

<https://www.aftabekherad.ir>

## **Social understanding: the foundation for modern social order**

**Salman Safdari<sup>۱</sup>**

**Received: 2020/10/14**

**Accepted: 2020/10/29**

### **Abstract**

Social understanding in a differentiated world where cognitive, motivational, discursive and social heterogeneity is constantly intensifying is a complex, sensitive and important process that humanity is trying to achieve and deepen with the help of new methods. Dominance, hegemony, single models of thought or the inclusivity of grand narratives are on the decline, and these conditions, while disrupting understanding, make its necessity more prominent than ever. Understanding and a culture of communication in the new world are a generalized need and a fundamental basis for achieving a global life in which humanity feels at ease and can continue its excellence and evolution. Various factors can be the source of the growth of understanding and social agreement, while there are also various factors and contexts that block and refuse this process.

This article attempts to explain and describe the dimensions of social understanding, and to discuss the role of five foundations in the process of deepening and expanding social understanding in today's complex world. These five patterns are: 1- Mutual understanding, a model for communication 2- The importance of dialogue in achieving common understanding and communication 3- Universalist tendencies and understanding 4- A culture of trust and understanding processes 5- The role of communicative action in the process of understanding and communication.

**Keywords:** Understanding, communication, comprehension, dialogue, communicative action, universalism, trust.

---

<sup>۱</sup>- Social Researcher sn.safdarii@gmail.com

## تفاهم اجتماعی؛ بنیانی برای نظم اجتماعی مدرن

سلمان صفدری<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۲۳

### چکیده

تفاهم اجتماعی در دنیای تمایز یافته که مداوماً ناهمگونی‌های معرفتی، انگیزشی، گفتمانی و اجتماعی در آن تشدید می‌گردد، فرایند پیچیده، حساس و مهمی است که بشر در تلاش است با استعانت از شیوه‌های نو به آن دست یافته و آن را تعمیق بخشد. تسلط جویی، هژمونی طلبی، الگوهای یگانه اندیشه‌ورزی و یا شمولیت‌گرایی کلان‌روایت‌ها روند رو به افولی طی می‌نمایند و همین شرایط در عین حال که تفاهم را با اختلال مواجه می‌سازد، ضرورت آن را بیش از پیش برجسته می‌دارد. تفاهم و فرهنگ مفاهمه در جهان جدید یک نیاز تعمیم یافته و بستری بنیادین برای حصول به زیست جهانی است که بشر در آن احساس آرامش کرده و بتواند تعالی و تکامل خویش را استمرار بخشد. عوامل گوناگونی می‌تواند منشاء رشد تفاهم و توافق اجتماعی باشند، در عین حال عوامل و زمینه‌های متنوعی نیز وجود دارند که این روند را با انسداد و امتناع مواجه می‌سازند.

در این مقاله تلاش شده است ضمن تبیین و تشریح ابعاد تفاهم اجتماعی، نقش بنیان‌های ۵ گانه‌ای را در فرایند تعمیق و تسری تفاهم اجتماعی در دنیای پیچیده کنونی مورد بحث قرار دهد. این الگوهای ۵ گانه عبارتند از: ۱- فهم متقابل، الگویی برای مفاهمه ۲- اهمیت گفتگو در دستیابی به فهم و مفاهمه مشترک ۳- تمایلات عام‌گرایانه و تفاهم ۴- فرهنگ اعتماد و روندهای تفاهمی ۵- نقش کنش ارتباطی در فرایند تفاهم و مفاهمه.

کلیدواژه‌ها: تفاهم، مفاهمه، فهم، گفتگو، کنش ارتباطی، عام‌گرایی، اعتماد

<sup>۱</sup>. پژوهشگر اجتماعی - sn.safdari@gmail.com

## مقدمه

جامعه، مرکب از افراد، اجزا، گروه‌ها و اقشار متفاوتی است که دارای تمایلات، انگیزش‌ها و ترجیحات متفاوتی هستند. زیست همراه با تمایزات، مستلزم وجود انگاره‌ها و الگوهای مشترکی است که بتواند آنان را علی‌رغم تفاوت‌ها به سوی اشتراک، همگرایی و سازگاری هدایت نماید. دستیابی به چنین زیرساختی (که زندگی اجتماعی منوط به درجه‌ای از سازگاریست)، مستلزم معیارها، روندها و بنیان‌هایی است. این وضعیت در جوامع پیشرفته که میزان تمایزپذیری و تنوع دیدگاه‌ها و گرایش‌ات روندی افزاینده پیدا می‌کند، با صعوبت و پیچیدگی بیشتری مواجه است. انسان امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند فرهنگ و منطقی از کنش است که بتواند از تعارضات کاسته و از این طریق آرامش و ایجاد تعاملات همسو و همگرا در آنها تقویت شود. کماکان در جوامع بشری علی‌رغم پیشرفت‌های مادی و نظری‌ای که به وقوع پیوسته، نوعی تلاش برای استیلاجویی، نفی متقابل، تعارض‌گرایی و نقد هویتی و ساختاری وجود دارد. به تعبیر دیگر شواهدی در جهان به‌ویژه در کشورهای جهان سوم قابل مشاهده است که نشان می‌دهد، پیشرفت‌های فرهنگی همپای با دستاوردهای مادی و تکامل در عرصه‌های صنعتی، علمی و تکنولوژیک، رشد نیافته است. شاهد این مدعا وجود جنگ‌ها، تعارضات، مقاومت‌ها، استیلاجویی‌ها و سرکوب‌هایی است که با اشکال و صورت‌های مختلف در بسیاری از جوامع بشری وجود دارد. این شواهد گویای واقعیتی غیرقابل انکار است که هنوز بشر در زمینه دسترسی به الگویی مشترک که طی آن اذهان و افهام به اشتراک رسیده و کسب خوشبختی را در نگاه‌های تفاهمی و تعمیم یافته جستجو نماید، فاصله بسیاری دارد. هنوز تئوری‌های جامعه‌شناختی و به‌ویژه سیاسی به مرحله‌ای نرسیده‌اند که مبین یک جامعه عاری از تضاد و یا نظامی از روابط اجتماعی باشند که بتواند تضادها را در سطح نگاه‌های انتقادی و نظری نگه داشته و مانع تبدیل آن به گفتمان‌ها و یا ایدئولوژی‌های تعارض‌جویانه و یا کنش‌های تقابلی گردد. دستیابی بشر به علوم، فنون، دانش، تکنولوژی‌های فوق پیشرفته مادی، زیستی و بیولوژیک به مرحله‌ای رسیده است که اگر معیارهای تفاهمی در جامعه رشد نکند، جامعه به کانونی برای تعارضات فزاینده مبدل و لطمات بسیار خطرناکی را متوجه زیست انسانی و یا پایداری آرامش و امنیت جمعی خواهد کرد.

دستیابی به تفاهم، مرحله پیچیده‌ای است که بشر هنوز در آغاز راه آن قرار دارد. گرچه تلاش‌های گسترده نظری، حقوقی، گفتمانی و امنیتی برای آن ارثه شده است، اما هنوز «رنالیسم» بر مناسبات امنیتی جهان غالب است و منافع جمعی به شکل متمایز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. غافل از اینکه جهان انسانی تنها با مرزهایی شیشه‌ای و حائل‌های نمادین و

مجازی از یکدیگر جدا شده و هر اقدامی بلافاصله پژواک جهانی می‌یابد. بشر به سوی زیست جهانی در حرکت است که نمی‌تواند نقش تحولات در سایر اجتماعات را نادیده بگیرد. در درون اجتماعات نیز همین وضعیت وجود دارد، عصر استیلاجویی و یا هژمونی‌جویی یک جانبه سیاسی و یا تأکید بر فرهنگ برتر و نفی خرده فرهنگ‌های جاری در بدنه اجتماعی، کارایی خود را از دست داده است. اجتماعات بشری بیش از هر زمانی نیازمند «تفاهم» هستند و در چشم‌انداز آینده این نیاز تشدید و به یک خصیصه اجتناب‌ناپذیر که بخش واقعی از زیست جمعی را از خود متأثر می‌سازد، تبدیل خواهد شد. تفاهم و فرهنگ مفاهمه در جهان جدید یک نیاز تعمیم یافته و یک بستر بنیادین برای حصول به «زیست جهانی» است که بشر تمام تلاش خود را مصروف دستیابی به آن می‌کند.

سؤالی که اکنون باید به آن پاسخ گفت این است که فرهنگ تفاهمی چیست و چگونه حاصل می‌آید. بخشی از نقصی که در این زمینه وجود دارد مربوط به ادبیات موضوع است. هنوز درباره فرهنگ، روش‌ها، الگوها و مکانیزم‌های تفاهمی، ادبیات جامعی ارائه نشده است. اگر باور داریم که «روابط گفتمانی» بهترین نوع روابط برای ساخت جهان اجتماعی جدید است که همگان در آن از حقوق، آرامش و کسب زندگی مناسب برخوردار باشند، باید در گام نخست این سؤال و مسأله به درستی مورد تبیین و تحلیل قرار گیرد که فرهنگ تفاهمی واجد چه مختصاتی است و چگونه قابل حصول است. این مقاله کوتاه سعی مقدماتی است برای پاسخ به این سؤال، گرچه هنوز ابعاد مبهم و ناشناخته‌ای در این عرصه وجود دارد که نیازمند بازاندیشی، واسازی و برسازی‌های گسترده است.

### ۱- تفاهم چیست؟ مفاهمه کدام است؟

درباره فهم، مفاهمه، تفاهم و تفهم تاکنون ادبیات گسترده‌ای ایجاد نشده است. گرچه در روش‌های تفسیری از «تفهم» به عنوان یک الگوی روش‌شناختی که امثال ماکس وبر بر آن تأکید دارند، توضیحات و تبیین‌های روش‌شناختی ارائه شده است، اما درباره فهم و مفاهمه به عنوان یک فرایند جامعه‌شناختی، ادبیات پراکنده‌ای وجود دارد که هنوز فاقد یک الگوی کامل است. از میان جامعه‌شناسان «یورگن هابرماس» بیش از دیگران در چارچوب تئوری «کنش ارتباطی»<sup>۱</sup> خود به این موضوع پرداخته است که بنا به ضرورت دیدگاه‌های وی در خصوص برخی از ابعاد مفاهمه و نقش آنان در رسیدن به تفاهم اجتماعی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

تفاهم در لغت به معنای «مقصود یکدیگر را فهمیدن، درک مطلب یکدیگر، مقاصد یکدیگر را نیکو درک کردن» (فرهنگ عمید، جلد ۲: ۱۱۰) است. در فرهنگ دهخدا تفاهم یعنی «یکدیگر را فهمیدن و معرفت حاصل کردن است» و سوء تفاهم یعنی: «اشتباه و عدم درک مقاصد حقیقی» (همان). فرهنگ فارسی سره «هم‌اندیشی» را معادل تفاهم آورده است و فرهنگ فارسی هوشیار «یکدیگر را فهمیدن و معرفت حاصل کردن» را به‌عنوان تعریف واژه تفاهم آورده است. «فرهنگ فارسی آزاد»: «تفاهم یکدیگر را درک نمودن، یکدیگر را فهمیدن، یعنی کلام، منظور و حالت یکدیگر را فهمیدن» تعریف شده است.

در انگلیسی معادل واژه تفاهم "mutual understanding"، درک، فهم، مراقت، درک متقابل، سازگاری آورده شده است. همچنین در انگلیسی مفاهیمی نزدیک به سوء تفاهم وجود دارد مثل *misapprehension, imbrogio, mistake, misunderstanding* که تماماً نوعی بدفهمی، سوء فهم، عدم درک مناسب، درست نفهمیدن، ترجمه شده است. در فرهنگ توصیفی اصطلاحات روانشناسی نیز «تفاهم یعنی آن نوع رابطه‌ای بین دو یا چند نفر که بین افکار یا احساساتشان هماهنگی وجود دارد و در مجموعه‌ای از مسائل یکدیگر را درک می‌کنند» (برونو، ۱۳۷۰: ۸۰).

آنچه از مجموع تعاریف و توصیفی که دربارهٔ واژه تفاهم می‌توان استخراج کرد این است که تفاهم چند مختصه دارد:

۱. درست فهمیدن و ادراک دقیق از دیدگاه‌های یکدیگر نسبت به یک موضوع خاص
۲. «متقابل بودن» ادراک‌ها، فهم‌ها و برداشت‌ها و نه نگاه یک سویه و تحمیلی
۳. «موافقت» نسبت به یک موضوع، یک مفهوم یا یک پدیده (قدرت مجاب‌سازی و پذیرش‌گری و پاسخگویی)
۴. تفاهم به معنای بده‌بستان معنایی یا گفتمانی و رویکردی در یک بستر برابر و ارتباطی
۵. مراقت به معنای مدارا کردن، همراهی کردن، معاضدت، نرمی و ملاحظت نسبت به طرف مقابل یا دوستی و رفاقت.

اگر تفاهم واجد این نوع معانی باشد در ماهیت خود چند اصل اساسی را مدنظر دارد که عبارت است از: ۱- شناخت و دانش مشترک ۲- فهم و ادراک مشترک ۳- پذیرش و قبول یکدیگر ۴- موافقت مشترک نسبت به موضوعات ۵- مفاهمه و بده‌بستان دیدگاه‌ها و نظرات ۶- رسیدن به سازگاری و همدلی مشترک.

مجموع این مختصات و اصول برشمرده شده در خصوص تفاهم، گویای این واقعیت است که مفاهمه و تفاهم واجد پیچیدگی بسیاری است. چرا که ۱- اساساً موضوعات اجتماعی،

فرهنگی و سیاسی، ... موضوعاتی نیستند که در روابط دوجانبه و ارتباطات محدود قابل حصول باشند بلکه پدیده‌ای فراگیر و همه جانبه است، ۲- رسیدن به تفاهم «امری اجتماعی» است و باید به یک روند اجتماعی تبدیل شود، ۳- مفاهمه و تفاهم یک «فرایند» اجتماعی است که از طریق تسلسل مراحل و ایجاد زمینه‌ها و بنیان‌های گوناگون قابل حصول است، ۴- مفاهمه و تفاهم نیازمند نظام‌های شخصیتی و فرهنگی خاص است که از لحاظ ذهنی و ماهوی چنین بنیانی را بپذیرند و به آن التزام یافته و آن را تسهیل نمایند، ۵- مفاهمه نیازمند فرهنگ، ساختار اجتماعی و روال‌های حقوقی‌ای است که آن را با امتناع و انسداد مواجه نسازد، ۶- بنیان‌ها، اصول و سیاست‌های کلان و گفتمان مسلط و رسمی این الگو را پذیرفته و آن را در جامعه ترویج و خود به آن ملتزم باشد، (چرا که پذیرش این الگو الزام‌ها و کارکردهایی دارد که عدم وقوف و یا عدم آمادگی برای پابندی به آن عملاً با انسدادهای سیاسی و حقوقی و حتی امنیتی مواجه می‌شود).

## ۲- مختصات و بنیان‌های فرهنگی و فرهنگ تفاهمی

همان‌طوری که اشاره شد، ایجاد زمینه مناسب برای دستیابی به فرهنگ تفاهمی، حالتی اثباتی داشته و بطور همزمان در برگیرنده ابعاد فرهنگی، معرفتی، اجتماعی و از نظر سیاسی فارغ از معذورات سیاسی و امنیتی است. اساس این نوع فرهنگ بر «برابری انسان‌ها» صرف‌نظر و فارغ از تعلقات اجتماعی و فرهنگی آنهاست و از نظر حقوقی واجد بنیان‌های یکسان از نظر بهره‌مندی از فرصت‌ها و دستیابی‌هاست. به تعبیر دیگر رتبه اجتماعی یا اقتصادی و سیاسی افراد در سطح، نوع و میزان مداخله و مشارکت افراد در فرایندهای تفاهمی خصلتی کمی دارد و نه کیفی. آنچه در میدان‌های تفاهمی اهمیت دارد سطح دانش، آگاهی، قدرت گفتمانی و پاسخگویی در قبال نگرش‌های انتقادی و پایداری عقلانی در قبال نقدهای معرفتی، کارکردی و گفتمانی است.

## ۳- عوامل و زمینه‌سازهای تفاهم اجتماعی

بنیان‌هایی که در فرایند کنش یا روابط گفتمانی متأثر از فرهنگ تفاهمی هستند و می‌توانند زمینه‌ساز و بسترآفرین برای تفاهم باشند، در ۵ شاخص اصلی قابل دسته‌بندی است. این ۵ شاخص عبارتند از:

- ۱- فهم و مفاهمه ۲- فرهنگ اعتماد ۳- گفتگو ۴- تمایلات عام‌گرایانه ۵- کنش ارتباطی.
- در ادامه تلاش خواهد شد نقش و چگونگی مداخله این ابعاد مورد تحلیل و تفسیر قرار

### ۱-۳- فهم متقابل الگویی برای مفاهمه

فهم به معنای درک کردن، استفهام و آگاهی واقعی و درونی از یکدیگر در فرایند کنش است. هابرماس گاهی فهمیدن را با توافق کردن یگانه می‌گیرد. «هابرماس گهگاه عبارت «رسیدن به فهم» را طوری به کار می‌برد که آنرا با رسیدن به توافق مترادف می‌کند» (وایت، ۱۳۸۰: ۹۴). فهمیدن بدون دسترسی به ادراک و استنباط و دستیابی به نقطه اشتراکی نسبت به آن موضوع یا مفهوم، فهم کاملی نیست، بلکه صرف دانستن است. برای فهمیدن باید از دانستن به معنای آگاهی یافتن به ظواهر و معانی مقدماتی فراتر رفته و عمق معنا و ذهنیت واقعی و ادراک درونی طرف مقابل از موضوع موردنظر را، تفهم کرد. اساساً دوام ارتباط به فهم صحیح و غیریک طرفه از پدیدارهاست. «فهمیدن» یعنی نگاه کردن از منظر فاعل کنش است و نه نگاه ناظرانه به منظور و مقصود کنشگر، و یا نگرستن به کنش دیگران بدون اینکه خود را در جای کنشگر نهاده و انگیزش‌های درونی و ادراک ذهنی او را فهم کردن. «هر جلوه مفرد انسانی آنچه را که ارائه می‌کند برای تعدادی از مردم مشترک است و به همین لحاظ بخشی از قلمرو ذهنی - عینی به شمار می‌رود. هر حرف یا جمله‌ای، هر ایما و اشاره یا شکل رفتار مؤدبانه، هر کار هنری و هر سند تاریخی صرفاً به این دلیل قابل فهم است که شخص خود را در آن به نمایش می‌گذارد و شخص دیگر که این رفتار را می‌فهمد و بر مواردی تکیه می‌کند که با او در آن مشترک است. انسان‌ها همواره در این فضای مشترک، تجربه می‌کنند، می‌اندیشند، عمل می‌کنند و می‌فهمند» (محمدپور، ۱۳۸۹: ۲۹۳ به نقل از ديلتای).

اساساً بنیان زندگی اجتماعی به فهم و بازفهم، تأویل و بازتأویل و تفسیرهای ممتد و نواز کنش‌ها، فهم‌ها و انگیزش‌هایی بستگی دارد که در کنش‌ها و رفتار اجزای جامعه تجلی و تجسم می‌یابد. چرا که اگر زندگی بدون فهم مشترک تداوم یابد، جامعه به محلی از اجزای ناشناخته‌ای تبدیل می‌شود که ادراک اجزای اجتماعی نسبت به یکدیگر، نسبت به محیط اجتماعی، به گرایش‌ها و ترجیحات و نسبت به فهم جهان اجتماعی، کاملاً بیگانه و عاری از واقعیت‌های ذهنی یکدیگر است. بشر نیاز به تفسیر، فهم از انگیزش، منظور و تمایلات سایرین دارد تا ضمن آگاهی، خویش را برای انطباق با این شرایط و بازیگری هوشمندانه در عرصه اجتماعی مهیا سازد. «اگر حالت‌های زندگی بطور کامل با هم بیگانه شوند، تفسیرها غیرممکن می‌شود و اگر هیچ چیز بیگانه‌ای در آن نباشد، تفسیر «غیر» لازم می‌شود. بنابراین تأویل بین این دو قطب متضاد قرار دارد. لازم است هر کجا چیز بیگانه‌ای وجود دارد هنر تفهم به کار گرفته شود»

(دیلتهای به نقل از هابرماس، محمدپور: ۲۹۴).

انسان در فرایندی دائمی به تعاملاتی وارد می‌گردد که می‌توان آن را «کنش معطوف به فهم» ارزیابی کرد. فهم امری مستمر و زائیده اجتماعات بشری و امری سیال است که با ورود در میدان‌های اجتماعی به یک عنصر یا اصل ارتباطی تبدیل می‌شود. کنشگری می‌تواند به فرایند فهم در میدان‌های اجتماعی وارد شود که سه نوع توان و یا ظرفیت درونی برای ارتباط و فهم را داشته و خود را به آن مجهز کرده باشد:

۱. «توانش در شناخت»: احاطه داشتن به مقررات رسمی عملیات منطقی (پیاژه)

۲. «توانش در گفتار»: احاطه داشتن بر مقررات زبانی در ایجاد موقعیت‌هایی برای فهم ممکن:

الف: احاطه داشتن بر مقررات انشاء جملائی با شکل دستوری شایسته (توانش زبانی چامسکی)

ب: احاطه داشتن بر مقررات انشاء گفته‌هایی با شکل شایسته (مقررات جهان شمول یا عمل‌گرایانه رسمی)

۳. «توانش در کنش متقابل» یا «توانش در ایفای نقش»: احاطه داشتن بر مقررات مشارکت در شکل‌هایی از کنش متقابل که رفته رفته پیچیده می‌شوند» (وایت: ۷۴ به نقل از هابرماس). بنابراین «فهم» بنیانی برای کنش و مقدمه‌ای برای ارتباط است و علت اینکه بر عبارت «کنش معطوف به فهم» تأکید می‌شود، کنش عاری از فهم، کنش غیرواقعی و در بستری از هیجانان، ناآگاهی و مبتنی بر خیزش و انگیزش‌های انفرادی است و نه با ادراک از حضور دیگری و مبین درک از انتظارات و یا ضرورت‌های هنجاری، که از بنیان‌های کنش تلقی می‌شوند.

آنچه در فرایند فهم اهمیت می‌یابد، قصدها و نیت‌ها، تصمیمات، رویکردها و راهبردها، اولویت‌های هنجاری و نوع تصویر و معنایی است که در ذهن کنشگر از یک پدیده جریان دارد. به تعبیر هابرماس در فرایند فهم زندگی اجتماعی، باید سه جهان را به درستی فهم کرده و در کنش خویش مدنظر قرار داد که این سه جهان شامل: «جهان عینی»، «جهان اجتماعی» و «جهان فردی» است. این سه جهان نیز در روابط «بین‌ذهنی» (intersubjective) ساخته و مداوماً تکمیل، اصلاح و نوسازی می‌شود. توافق یک بار برای همیشه پدیدار نمی‌گردد، بلکه انسان مداوماً در فرایند فهم، مفاهمه و دستیابی به تفاهم قرار دارد. «فهمیدن» مقدمه «توافق کردن» است. منتهی از آنجا که جهان اجتماعی مداوماً در معرض فهم‌ها، ادراک‌ها، گفتمان‌ها و انگیزش‌های مستمر است، فرایند فهم و فهمیدن نیز به فرایندی مستمر تبدیل می‌گردد که باید مداوماً در جهان اجتماعی و در میدان‌های تعاملی به‌ویژه از طریق کنش تفاهمی یا عقلانیت

تفاهمی که در کنش ارتباطی امکان‌پذیر است، حاصل آید. در فرایند فهم، «کنش گفتاری» که از الگوی زیان حاصل می‌آید مهمترین نقش را ایفا می‌نماید. فهم معنا بدون تعامل و گفتگوی متقابل و میل به فهمیدن و تفهم برای رسیدن به تفاهم امکان‌پذیر نیست. باید جهان اجتماعی، میدان‌ها، عرصه‌های خاص، حوزه عمومی به موقعیت‌هایی تبدیل شوند که اندیشه‌ها، تمایلات، مقاصد، عواطف و ترجیحات ارائه شده و ضمن فهم و تأویل اجتماعی، امکان بازاندیشی و نقد آنها نیز ممکن باشد.

تفاهم فرایندی فراگیر است و محدود به عرصه‌ای خاص نبوده بلکه، جامعه برای رسیدن به تفاهم حداقل در ۴ حوزه نیازمند مفاهمه و تفاهم است: «تفاهم نمادی در سطح کل دارای ۴ بُعد اصلی است، یعنی «تفاهم شناختی» (بینشی)، «تفاهم قانونی» (حقوقی)، «تفاهم اجتماعی» (هنجاری) و «تفاهم ارزشی» (اخلاقی)» (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۴). بنابراین تنها در عرصه‌های سیاسی نیست که اجزای جامعه باید از طریق مفاهمه به اشتراک در رویکرد و معنا دسترسی پیدا کنند، بلکه فرایند مفاهمه، فرایندی فراگیر و تعمیم‌یافته‌ای است که پوششی تام به تمامی عرصه‌های اجتماعی دارد.

آنچه اهمیت دارد نوع مفاهمه است که حداقل دو نوع مفاهمه را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد، «مفاهمه فعال» و «مفاهمه انفعالی». منظور از مفاهمه انفعالی آن نوع مفاهمه‌ای است که دستیابی به فهم به دلیل ضعف سرمایه‌های فرهنگی اجزای جامعه، به واسطه نخبگان و یا کنشگران فعالی انجام می‌شود که مسئولیت واسطه‌گری یا میانجی را ایفا می‌کنند. در حالیکه در کنشگری فعال، اجزای جامعه به درجه‌ای از معرفت، دانش و هوش اجتماعی دست می‌یابند که قدرت تشخیص و عقلانیت تفاهمی را دریافته و خود در فرایند مفاهمه و دستیابی به تفاهم مداخله و ایفای نقش می‌کنند. قطعاً از نظر نتیجه و نوع کارکردی که این دو نوع تفاهم وجود دارد، با یکدیگر متفاوت است. در تفاهم انفعالی گرچه ممکن است میانجی‌گری نخبگانی فرایند مفاهمه و تفاهم را تسهیل نماید، اما درونی شدن و استفهام درونی و درون‌زا بودن فهم را با تأخیر و ابهام مواجه می‌سازد.

آنچه جامعه به آن نیاز دارد انواع مفاهمه است به گونه‌ای که به آن اشاره شد. لیکن جامعه باید روی حداقل‌هایی به تفاهم برسد: «جامعه لازم است از یک حداقل وحدت نمادی و مفاهمه فرهنگی نسبتاً قوی در ابعاد ارزش‌شناسی، تکلیف‌شناسی، وجودشناسی و زیباشناسی در رابطه با انسان، جامعه، این جهان و آن جهان و رابطه این چهار حوزه با یکدیگر برخوردار باشد. بدون وفاق فرهنگی فراگیر در مورد حداقلی از اصول، نه تنها یکپارچگی هنجاری تضعیف می‌گردد، بلکه به دنبال تضعیف این دو، قدرت عاملیت نخبگان و خودمختاری ملی

هر دو به نسبت متزلزل می‌شوند» (همان: ۳۱۵).

بنابراین فهم و مفاهمه یکی از بنیادی‌ترین فرایندها در دستیابی به فرهنگ تفاهمی محسوب می‌شوند. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گزاره‌های زیر را درباره نقش فهم در فرایند تفاهم مورد توجه و تأکید قرار داد:

۱. حصول تفاهم به معنای رسیدن به هم‌فهمی دوطرفه در کنش ارتباطی بوده و بنا به گفته هابرماس مراد از آن فرایند رسیدن به توافق در میان فاعلان در مقام گوینده و عمل‌کننده می‌باشد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۹۰).

۲. فهم و مفاهمه در فرایند تعامل بین‌الذهانی قابل حصول و ادراک است و فهم مشترک و فهمیدن از این طریق حاصل می‌آید (کمالی‌زاده به نقل از bernfican, 1996: 245).

۳. فهم نوعی «تولید اجتماعی» است که در فرایندی مستمر و در میدان‌های تعاملی و کنش‌های تفاهمی حاصل می‌آید.

۴. بازیگران برای اینکه بتوانند از طریق توافق، اعمالشان را هماهنگ نمایند سعی می‌کنند به فهمی مشترک و واحد از موقعیتی که عمل قرار است در آن انجام شود و همچنین طرح‌های یکدیگر راجع به فعالیت موردنظر، برسند (Habermas, 1984: 86).

۵. دستیابی به تفاهم مستلزم «فرهنگ تفاهمی»، «گفتمان تفاهمی»، «عقلانیت ارتباطی»، «اخلاق تفاهمی» و «شخصیت‌های تفاهمی» است که مجموعه‌ای کامل و به هم پیوسته‌ای را در فرایند تفاهم پدید می‌آورند.

۶. تفاهم و مفاهمه فرایندی مستمر است که در قالب فعال و یا منفعل حاصل می‌آید و طی آن مجموعه‌ای به هم پیوسته از دانش، مقاصد، عواطف، معرفت، گفتمان، تعامل و شخصیت مداخله می‌نمایند.

۷. تفاهم و توافق در راستای یکدیگر تعریف گردیده و قابل انفکاک از یکدیگر نبوده و بعضاً به جای یکدیگر به کار می‌روند.

۸. تفاهم، برای رسیدن به هم‌فهمی، برای زیست جمعی مناسب، برای اندیشیدن با هم و نه بر علیه هم، برای آگاهی از ذهنیت‌ها و عبور از ذهنیت‌سازی‌ها، برای ادراک آنچه هست و نه آنچه پنداشته می‌شود، یک ضرورت اساسی در دنیای پیچیده کنونی است.

## ۲-۳- نقش اعتماد در فرهنگ مفاهمه

از جمله مهمترین بنیان‌های فرهنگ تفاهمی، تعمیم‌یابی و تعمیق سرمایه‌های اجتماعی به‌ویژه عنصر «اعتماد اجتماعی» است. اعتماد نقشی بنیادین در ایجاد زمینه‌ها و بسترهای کنشی

دارد. بدون اعتماد، کنش‌ها از نوع ابزاری و غیرگفتمانی است. جیمز کلمن بیان می‌دارد: «برقراری اعتماد امکان کنش را از جانب امین (معتمد) بوجود می‌آورد که در غیراین صورت ممکن نمی‌گردد» (Coleman, 1990:97). اعتماد زیرساخت‌های ارتباطی جامعه را تسهیل و مخاطره را به حداقل تقلیل و جامعه را از مراقبت‌گرایی فزاینده که می‌تواند منشأ انسداد ارتباطی و تقلیل کنش‌های تعاملی گردد، عبور داده و بستری امن برای مناسبات اجتماعی فراهم می‌آورد. عوامل گوناگونی منشأ اعتماد یا بی‌اعتمادی می‌شوند که قصد پرداختن به آن در این مقاله نیست، اما عواملی مثل «تمایل به مشارکت»، «داشتن ارزش‌های مشترک»، «احساس تعهد تعمیم‌یافته و متقابل»، «فرهنگ تعاملی»، «روابط گفتمانی»، «فرهنگ غیرابزاری و عاری از منفعت‌گرایی‌های شخصی»، «فضای سیاسی غیراجباری»، «گسترش عرصه عمومی» در مقابل دست‌اندازی‌های ساختارهای رسمی، گسترش سایر ابعاد «سرمایه اجتماعی» مثل رضامندی، امیدپردی و جمعی و همبستگی و انسجام اجتماعی،... از جمله عواملی هستند که می‌توانند در تعمیق اعتماد تأثیرگذار باشند. اعتماد در جهان امروزی به گونه‌ای اهمیت یافته است که لومان از اعتماد تحت عنوان «روغن» تسهیل‌کننده اقدام (Luhmann, 1988) و سیگلن از آن به عنوان نوعی «اعتبار نمادین» (Seligman, 1997) و ول‌کاک از آن به عنوان شکلی از «سرمایه اجتماعی» که به تأمین نتایج مشخص می‌انجامد (Woolcock, 1998) یاد می‌کنند. بنابراین اعتماد در فضای اجتماعی همان نقشی را ایفا می‌نماید که «اعتبار» در فضای بازار یا «نفوذ» در عرصه سیاسی، ایفا می‌نماید. در حقیقت اعتماد را باید در نقش یک «منبع پایدار» برای بهره‌مندی جامعه در نظر آورد که در حفاظت و گسترش تمایلات عام‌گرایانه و بسط و گسترش روابط ارتباطی و گفتمانی نقش ایفا می‌نماید. برخی مثل فوکویاما، پا را از این فراتر نهاده و صفات و کارکردهای متفاوتی برای اعتماد تصویر می‌نمایند: «اعتماد به انتظاری اطلاق می‌گردد که در یک اجتماع از رفتار منظم، صادقانه و همکاری‌جویانه مبتنی بر هنجارهای مشترک بر می‌خیزد» (تونکیس، ۱۳۸۷: ۱۰۳ و فوکویاما، ۱۹۹۶). بنابراین اعتماد را باید یکی از بنیان‌های اصلی زندگی اجتماعی در تمامی ادوار به‌ویژه در جهان مدرن و در نظم نو که جامعه با تراکم فزاینده فضاها و میدان‌های ارتباطی مواجه است، دانست.

اساساً تصور وفاق در یک جامعه بدون اعتماد، آن هم از نوع اعتماد تعمیم‌یافته، تصویری غیرواقعی و ساده‌اندیشانه است و باید اعتماد را یکی از عناصر بنیانی وفاق دانست. اعتماد مقدمه پذیرش اجتماعی تمامی اقشار و طبقات و نگرش عام‌گرا به تمامی اجزای جامعه خواهد شد که هر نوع تفکر طردگرایانه، ترجیح‌طلبانه و سلطه‌گرایانه را نفی می‌کند. در بستر نظم و انسجام اجتماعی در حقیقت همه اجزای جامعه خود را عضوی مؤثر برای جامعه تصور کرده و

با آن همدلی می‌نمایند. «ادخال اجتماعی<sup>۱</sup> به همراه خود زمینه عینی را برای بسط اعتماد متقابل اجتماعی فراهم نموده و به این ترتیب اجازه می‌دهد که تعاملات اجتماعی در جامعه به صورت گسترده و روان و بیشتر با سوی‌گیری عام‌گرایانه جاری و ساری گردند» (چلبی، ۱۳۷۵: ۳۰). در نقطه مقابل، بی‌اعتمادی منشأ فروپاشی وفاق و منبع مراقبت‌گرایی فزاینده، محدود شدن دامنه روابط انجمنی و گفتمانی و به‌ویژه رشد بدبینی و تمایلات تضادگرایانه است. «در شرایط بی‌اعتمادی دقیقاً با ورود به تعامل با دیگران بازداشت می‌شویم (بنابراین ممکن است فرصت‌های زیادی را از دست بدهیم) تمامی حرکت‌هایمان به دقت کنترل می‌شوند (و بنابراین همیشه تحت مراقبت قرار داریم) و فقط به امور روزمره اکتفا می‌نماییم (و از هر نوع ابداع و نوآوری پرهیز می‌نماییم). میزان بسیج، فعال‌گرایی و آزادی تقلیل پیدا می‌کند و در مواردی حتی انتظار بی‌اعتمادی متقابل را داریم که اثرات مضر دارد» (زتومکا، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

این در حالیست که لومان تأکید دارد: «اعتماد نمودن به دیگران موجب بروز کنش‌های مثبت نسبت به یکدیگر می‌شود، عاملیت انسانی را آزاد و بسیج می‌نماید و موجب خلاقیت، پویایی، نوآوری و عمل‌گرایی کارفرمایانه معطوف به دیگران می‌شود» (Luhmann, 1979: 8) و در جای دیگر بیان می‌کند: «اعتماد، عدم قطعیت و مخاطره را که کنش‌ها را احاطه نموده است تقلیل می‌دهد و امکان تحقق کنش را که بطور متقابل موجب افزایش اعتماد می‌شوند را فراهم می‌نماید» (زتومکا: ۸۳ و لومان، ۱۹۷۹: ۲۴۰) و سیگلمن هر نوع نظم اجتماعی کارآمد و ایجاد شبکه‌های مکمل و مشارکت‌آفرین که مقدمه پیوندهای عمیق اجتماعی و رسیدن به اهداف مشترک است را منوط به برقراری، تعمیق و نهادینه‌سازی اعتماد می‌داند. «هر نوع تلاش بلندمدت برای ساختن نظم اجتماعی و تداوم شبکه‌های اجتماعی و متعامل باید مبتنی بر بسط روابط باثبات مربوط به اعتماد متقابل بین کنشگران اجتماعی باشد» (Seligman, 1997: 14). از کارکردهای اساسی اعتماد، تسهیل روابط است و این همان چیزی است که جامعه برای ایجاد روابط تفاهمی به آن نیازمند است: «اعتماد، گسترش ارتباطات را تسهیل می‌نماید و بر نشانه‌های مربوط به غفلت جمعی که مانع کنش جمعی خودانگیخته است، غالب می‌شود» (زتومکا: ۱۸۶).

«اعتماد در عین حال عاملی برای تسامح، پذیرش غریبه‌ها، بازشناسی تفاوت‌های فرهنگی و سیاسی است و آن را به صورت موجه و معقول ترغیب و تقویت می‌نماید» (همان: ۱۸۶) و اوفه معتقد است اعتماد عاملی برای کاهش هزینه‌های اجتماعی است «وقتی فرهنگ اعتماد محقق می‌شود، هزینه‌های انجام امور به میزان زیادی کاهش می‌یابند و فرصت برای تعاون و

<sup>۱</sup> . Social Inclusion

همکاری افزایش می‌یابد» (Sztompka, 1870, Offe, 1996:10). اعتماد اجتماعی زمینه را برای مشارکت، هم پیوندی و ایجاد شبکه‌های همسو و ارتباطی که مستلزم همکاری و مشارکت متقابل است را تسهیل و گسترش می‌بخشد. «سرمایه اجتماعی درجه انسجام اجتماعی در جوامع را نشان می‌دهد. به فرایندهای بین مردمی که شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد اجتماعی را بنا می‌نهند باز می‌گردد و هماهنگی و همیاری برای منافع مشترک را تسهیل می‌کند» (سازمان بهداشت جهانی، ۱۹۹۸). همان طوری که بیان شد با تضعیف اعتماد، تمامی این بنیان‌ها که نقش زیادی در تسهیل روابط و گسترش کنش‌های اظهاری و بسط تعاملات گفتمانی دارد با اختلالات و فرسایش گوناگون مواجه می‌شود. «با کاهش اعتماد مردم نوعی احساس بدبینی تدافعی را برای حفاظت خود در برابر مخاطرات و آسیب‌پذیری توسعه می‌دهند... آنها احتمالاً مجبور به داشتن ذهن و اندیشه‌ای بسته هستند که با شرکایشان وارد روابط باز و شفاف نمی‌شوند. نگاه به رفتار مثبت دیگران بدبینانه خواهد بود» (Holmes & Rempel, 1989, 214).

در بستر بی‌اعتمادی نظم اخلاقی جای خود را به واقعیت‌گریزی اخلاقی خواهد داد و تصویری بدبینانه از تمامی کنش‌ها و ارتباطات در ذهن افراد ته‌نشست می‌نماید. به تعبیر دقیق‌تر پارادایم ریشه (root paradigm) حاکم بر روابط اجتماعی و کنش‌های تعاملی، پارادایم و گفتمان بی‌اعتمادی و بدبینی خواهد بود. فرهنگ بی‌اعتمادی، دایره ارتباطات را محدود و خاص‌گرایی ارتباطی را جایگزین کنش‌های تعاملی و گفتمانی خواهد کرد. «فرهنگ بی‌اعتمادی مجموعه شرکای بالقوه برای تعامل را محدود می‌نماید و ورود به تعاملات اجتماعی را تشویق نمی‌نماید. به این طریق فرهنگ بی‌اعتمادی متضمن رشته طولی از فرصت‌های از دست رفته برای کنش‌های بالقوه سودمندانه می‌باشد» (هاردین، ۱۹۹۳: ۵۱۹ به نقل از زتومکا: ۱۹۹). تمامی این رویکردها و نقش‌هایی که برای اعتماد و کارکرد آن در زندگی اجتماعی بیان شد، متضمن چند نکته اساسی هستند:

۱. اعتماد و فرهنگ اعتماد، متضمن کارکردهای متفاوتی در زندگی فردی و اجتماعی است
۲. اعتماد در نقش روغن تسهیل‌گر روابط اجتماعی و تعمیق تعاملات است
۳. اعتماد کنش‌های اجتماعی و ارتباطی را تسهیل و مانع گسستگی و تصورات بدبینانه در نزد اجزای جامعه می‌گردد
۴. اعتماد مقدمه «ارتباط»، «تعامل مشترک»، «تراکم سرمایه اجتماعی» و تداوم «مناسبات پایدار» جامعه است
۵. اعتماد تمایلات عام‌گرایانه را در جامعه تسهیل و جایگزین خاص‌گرایی، نفع‌پرستی‌های

ابزاری و کنش‌ها و ارتباطات موقتی و ابزاری می‌گردد

۶. اعتماد فرصت همکاری، گذشت، پذیرش، توافق، همکاری، معاضدت و تعاون اجتماعی را در جامعه تسهیل و آن را نهادینه می‌سازد

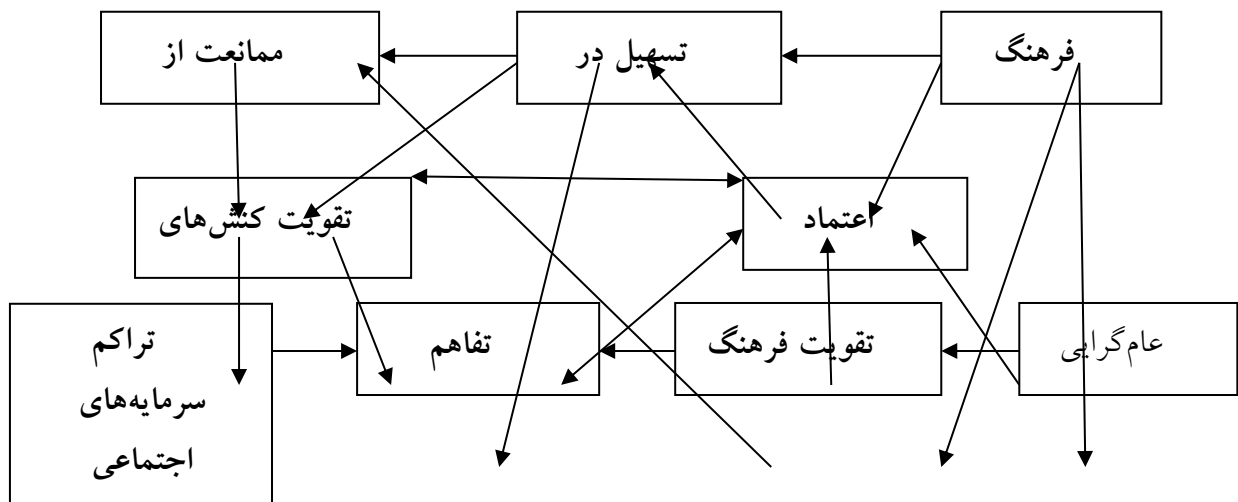
۷. اعتماد هزینه‌های مخاطره‌روابط اجتماعی و ارزیابی‌های ذهنی برای ورود به تعاملات را کاهش و جایگزین ذهنیت‌های منفی و التهابات ذهنی ناشی از آن خواهد کرد

۸. اعتماد، منشأ تعمیق اعتماد است و بی‌اعتمادی مبین و تقویت‌کننده بی‌اعتمادی و پرهیز از کنش‌های اظهاری

۹. اعتماد تمایلات عام‌گرایانه را در بین اجزای جامعه تقویت و مانع برجستگی رویکردهای استیلاجویانه، طردگرایانه و یا انزواگرایانه می‌گردد

۱۰. بی‌اعتمادی منشأ از دست رفتن و تحمیل هزینه‌های گسترده‌ای است که کمترین آن انسداد مبادی ارتباطی و نفی گرایش‌های عام‌گرایانه خواهد بود.

آنچه در این ۱۰ گزاره کلی بیان شد را می‌توان در نمودار ذیل به تصویر کشید.



#### نمودار ۱: فرایند دستیابی به تفاهم از طریق اعتماد و فرهنگ اعتماد

مجموع این شرایط بیانگر اهمیت و نقش بی‌بدیل اعتماد در ایجاد ارتباط و دستیابی به فهم مشترک و تفاهم تعمیم‌یافته و فرهنگ تفاهمی است. با تضعیف اعتماد، روابط اجتماعی رو به سردی نهاده و میدان‌های تعاملی با کاهش مواجه می‌شوند. کاهش روابط و تعاملات امکان «گفتگو» را در جامعه تضعیف و این فرایندی است که امکان رسیدن به مفاهمه و تفاهم متقابل را با اشکالات و مشکلات بسیاری مواجه می‌سازد. تضعیف مفاهمه امکان رسیدن به توافق را کاهش داده و عدم توافق جمعی نیز خود عاملی برای تعمیق بدبینی و رشد تفاوت‌ها و

تعارضات اجتماعی است که به نوبه خود تفاهم اجتماعی را با اشکال فراوانی مواجه می‌سازد.

### ۳-۳- گفتگو زیرساخت تفاهم

بنیان «تفاهم» بر ارتباط و تعامل استوار است. در فرایند رابطه است که بده‌بستان و مبادله متقابل امکان‌پذیر می‌گردد. در فرایند مبادله اولاً باید اجزای جامعه، گروه‌ها و جریان‌های متفاوت اجتماعی با هویت گوناگون، باور به مبادله و تعامل داشته باشند، ثانیاً مبادله را در بستر برابر جستجو و کسی حقی فراتر از دیگران به دلیل بهره‌مندی‌های اجتماعی، سیاسی و یا فرهنگی، برای خود قائل نباشد، ثالثاً مبادله و تعامل به فرایندی مستمر و مداوم تبدیل گردد و رابعاً در تمامی عرصه‌های زندگی جمعی مبادله و تعامل به امری تعمیم‌یافته و فراگیر تبدیل گردد.

در فرایند مبادله، تمامی اجزای جامعه از آن نه به‌عنوان یک امر تحمیلی بلکه به‌عنوان الگویی از فرهنگ انتخابی که پاسخگوی نیازهای ارتباطی، گفتمانی و حفظ آرامش و مفاهمه و تفاهم متقابل آنهاست، اقبال نشان داده و خود به منادیان آن مبدل و از آن دفاع خواهند کرد. در حقیقت «فرهنگ به مثابه گفتگوست» و اجزای جامعه به این دلیل که این فرهنگ در نظام شخصیتی آنان، درونی شده است آن را پذیرفته و با آن همگام و همراهی دارند. دستیابی به این فرهنگ مستلزم درک دقیق متقابل است. رورتنی برای درک پویا و زبان محور از فرهنگ، مفهوم «گفتگو» را اقتباس می‌کند. از نظر وی ما باید برای برقراری «گفتگوی جهان وطنی بشریت» تلاش کنیم (بارکر، ۱۳۹۶: ۲۰۰).

«گفتگو فقط تعامل و بده‌بستان نیست که در آن افراد به تفنن یا تفریح و یا امری حاشیه‌ای نگریده و نگاه کارکردی به آن نداشته باشند، بلکه گفتگو به‌عنوان یک استعاره لفظی مستلزم ابعاد و پایه‌های ماهوی و کارکردی گوناگونی است. بنابراین استعاره گفتگو به ما اجازه می‌دهد که صورت‌بندی معنا و فرهنگ را آنچنانکه در «کنش‌های مشترک» روابط اجتماعی شکل گرفته‌اند، در نظر بگیریم.

«گفتگو:

- ما را به سمت سوگیری سازنده و کنش زبانی در بستر گفتگوی اجتماعی هدایت می‌کند
- بر اهمیت عملکرد اجتماعی دارای منطوق در توجیه کنش تأکید می‌کند
- به ما اجازه تفکر از طریق ارتباطات بین فرهنگی بر حسب آموزش مهارت‌های زبانی را می‌دهد
- تغییرپذیری توضیحاتی را که برای هر موقعیتی از فعالیت استفاده می‌شوند، برجسته

می‌کند

• به فرهنگ به مثابه عرصه توافق، تضاد و کشمکش بر سر معانی و کنش‌ها اشاره می‌کند» (همان، ۲۰۰۰)

«فرهنگ گفتگو» اجزای جامعه را به سوی ترجیح‌یابی این الگو دلالت می‌کند و انسان‌ها از یک ابژه ناظر و یا کنشگر منفعل به سوژه و بازیگر اجتماعی تبدیل و هر یک از اعضای جامعه در فرایند ساخت اجتماعی، اصلاح و دستیابی به تفاهم و یا ایجاد تغییرات انطباقی، مشارکت می‌کنند. بنابراین زبان یک «میانجی» اساسی است که امکان ارتباط، بده‌بستان، انتقال مفاهیم، معنا، مقاصد و همچنین گفتگو را فراهم می‌آورد.

به تعبیر ویتگنشتاین «بیان معنادار، چیزی است که انسان‌های زنده از آن استفاده می‌کنند. یعنی زبان بطور مستقیم در «شیوه زندگی» انسان‌ها مشارکت دارد» (همان: ۱۹۰). در حقیقت زبان خود در جایگاه یک «کنش» و در عین حال «راهنمای کنش» است که تعامل در بستر آن عینیت می‌یابد. این نکته را نباید از نظر دور داشت که انسان مدرن فقط از ارتباط کلامی برای انتقال مفاهیم بهره نمی‌گیرد، بلکه هنر، نماد، اندیشه، عکس، استعاره، اشارات غیرزبانی، تماماً در نقش زبان، به انتقال مفاهیم می‌پردازند، لیکن کماکان زبان به عنوان یک بنیان ارتباطی، ساخت تعاملی زندگی جمعی را متأثر از خود می‌سازد.

سؤال اینجاست که در «گفتگو» به‌عنوان یک کنش اجتماعی، چه محتوا و ماهیتی منتقل می‌گردد. پاسخ به این سؤال می‌تواند اهمیت گفتگو و نقش آن در فرایند تفاهم اجتماعی را برجسته دارد. در یک نگاه کلی می‌توان تأکید کرد که در فرایند گفتگو ۴ عامل یا ۴ موضوع اساسی مورد بده و بستان قرار می‌گیرد: ۱- گفتمان (هنجارها، میل و خواسته‌ها، ارزش‌ها، رویکردها) ۲- معرفت (علم، دانش، اندیشه، فلسفه، اخلاق...) ۳- عاطفه (تعلقات، تعهد، خشم، ضدیت...) ۴- معنا (تفسیرها، محتوای انگیزشی...).

اساس ارتباط در کنش گفتمانی یا روابط گفتمانی و گفتگو بر چهار اصل اساسی استوار است:

۱- احترام ۲- حقوق ۳- استدلال (نقد و بازاندیشی) ۴- مفاهمه یا فهم متقابل. و به تعبیر هابرماس در فرایند گفتگو ۴ معیار اساسی ملاک ارتباط است. هابرماس برای گفتگو ۴ معیار را به‌عنوان بنیان‌ها یا چارچوب‌های اعتباربخشی در گفتگو مورد توجه قرار می‌دهد: «قابل درک بودن»، «حقیقت داشتن»، «مناسب بودن» و «صداقت داشتن»، هابرماس استدلال می‌کند که این ادعاهای (چهارگانه) هم بر توجیه منطقی حقیقت و هم بر بستر اجتماعی بحث عقلانی آن دلالت دارد» (بارکر: ۳۴).

آنچه اهمیت دارد این است که در فرایند گفتگو تمامی اجزای جامعه باید هم از نظر حقوق و هم از آزادی گزینش برای ورود و یا اجتناب از فرایند گفتگو برخوردار و هیچ عامل محدودکننده‌ای به جز قانون و معیارهای پذیرفته شده در نظامات هنجاری و اخلاقی، نباید به عاملی برای محدودیت و یا محروم کردن کسی از مداخله و مشارکت در فرایند گفتگو باشد. مقرراتی که از نگاه هابرماس سازنده بنیان‌های گفتگو یا وضعیت آرمانی گفتار هستند عبارتند از:

۱. «هر فرد که گنجایی (توانایی) گفتار و کردار دارد، مجاز به شرکت در فرایند گفتمان‌هاست».

۲. واجدین شرایط زیر:

الف: هر فردی که بتواند طرحی را پرس و جو کند

ب: هر فردی که بتواند طرحی را به گفتگو بگذارد

ج: هر فردی که بتواند نظرها، آرزوها و خواسته‌هایش را بگوید

۳. هیچ‌گونه‌ای نباید به اجبار از گفتن بازداشته شود، (چه از درون و چه از بیرون گفتگو) و نباید از احقاق حق‌های مندرج در بند ۱، ۲، بازداشته شود (وایت، ۱۳۸۰: ۱۲۱، هابرماس، ۱۹۷۹: ۸۵-۸۶).

از نگاه هابرماس گفتگو مستلزم پذیرش «اخلاق گفتگویی» است. اخلاق گفتگویی که در بستر کنش ارتباطی امکان و احتمال وقوع دارد واجد چهار بنیان اساسی است: «اولین مؤلفه در اخلاق گفتگویی بررسی دعاوی اعتباری است... چرا که از نظر هابرماس آمادگی گوینده و شنونده در کنش ارتباطی مهمترین مؤلفه است و وجود آن منوط به تصدیق این دعاوی است. دومین مؤلفه ناظر بر کارکرد اخلاق گفتگویی در حل کشمکش‌ها و مجادلات اخلاقی است که در کنش ارتباطی صورت می‌گیرد. تولید هنجارهای اخلاقی معتبر در یک وضعیت کلامی ایده‌آل، در اینجا بسیار مهم است، مؤلفه سوم، برابری و بی‌طرفی کنشگران است که دارای دغدغه مشترک جستجوی حقیقت از طریق پذیرفتن استدلال بهتر می‌باشد، مؤلفه مهم دیگر گستره عملیاتی اخلاق گفتگویی است...» (کمالی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۲-۱۳۱).

بنابراین گفتگو در بستر برابر، عادلانه، تفاهمی، اخلاق گفتگویی، پذیرش حقوق متقابل، توانایی و قدرت استدلال، حیطة و محدوده دانش،... امکان و احتمال وقوع دارد. نکته مهم این است که بستر عملیاتی گفتگو محدود به هیچ‌حیطه‌ای نیست و تمامی عرصه‌ها، موضوعات و مسائل می‌توانند به موضوعی برای گفتگو، نقد، بازاندیشی و بررسی قرار گیرند.

بدیهی است رسیدن به این مرحله که همگان بپذیرند که از حقوق برابر برای مشارکت در

گفتگو برخوردار و جامعه مجموعه‌ای مرکب از میدان‌های گوناگونی است که رسیدن به تفاهم مستلزم گفتگو و عبور از خواست‌ها و تمایلات فردی و گروهی و پذیرش حقوق و نظرات جمعی است، کار بسیار پیچیده‌ای است که مستلزم بهره‌مندی از فرهنگ و اخلاق گفتگویی است. «نیروی ایجادکننده وفاق نظری، در گفتمانی است که مشارکت‌کنندگان در گفتگو در جهت رسیدن به اجماعی که محصول انگیخته‌های عقلانی طرفین می‌باشد، بر پیش داورهای ذهنی خود غلبه می‌یابند» (Habermas, 1987:315). رسیدن به این درجه از ادراک، مستلزم نوعی عقلانیت و خردمندی فردی و جمعی است. یعنی علاوه بر دانش و حیطة شناختی که می‌تواند به افراد برای داشتن ذهنی پویا کمک کند، نیازمند عقلانیتی است که قدرت ادراک دقیق از ضرورت‌های اجتماعی را به افراد اعطا کرده و آنها را برای زیست جمعی مسالمت‌آمیز و تفاهمی آماده سازد: «عقلانیت بیش از آنکه به خردمندی و داشتن دانش و معرفت مربوط باشد به گفتار و اعمال افراد و سوژه‌هایی که در پی دستیابی به معرفت و استفاده از دانش هستند، مربوط است» (Habermas, 1984:8).

بنابراین رسیدن به نظام شخصیتی، فرهنگ و روابط گفتمانی‌ای که اجزای جامعه آن را به عنوان الگوی بهینه ارتباطی خود برگزینند، مستلزم عقلانیت و فهمی است که باید به‌عنوان یک فرایند اساسی، جامعه به آن برسد. «عقلانیتی که در آن ورای هر کنش و عملی قرار دارد، اساساً منوط است به نوع دلیل و حجتی که فاعل و کنشگر می‌تواند در جهت توجیه و اثبات عمل مربوطه، به‌عنوان مناسب‌ترین کنش در آن اوضاع و احوال خاص ارائه بنماید» (کمالی‌زاده: ۱۲۴).

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان تأکید کرد ملاک اساسی برای رسیدن به مرحله‌ای که در آن اجزای جامعه بتوانند به سوی تفاهم حرکت کنند، پذیرش اصل گفتگوست. این گفتگو باید در فرهنگ اجتماعی نهادینه و در نظام شخصیتی درونی شده و اجزای جامعه نیز به آن باور و التزام داشته باشند. اساساً فهم و مفاهمه بدون گفتگو و بده‌بستان گفتمانی و عقلانی، امری غیرقابل تصور و دست‌نیافتنی است. گرچه گفتگو ملاک اصلی روابط متقابل است، اما رسیدن به تفاهم مستلزم زیرساخت‌های متفاوتی در جامعه است. در فرایند گفتگو حداقل ۴ بنیان در دستیابی به تفاهم و فرهنگ تفاهم نقش اساسی دارد:

۱. «انسجام گفتمانی و ارزشی»، به تعبیر دیگر هرچه تناقضات فرهنگی، معرفتی و گفتمانی در جامعه کمتر باشد، احتمال دستیابی به تفاهم میسرتر و دست‌یافتنی‌تر است.
۲. «انطباق عقلانی»، هر چه جامعه ملاک‌ها و معیارهای ارتباطی خود را بر مبنای خرد و اندیشه برگزیده و کمتر بر خرافات، نگرش‌های تعصب‌آلود و عاری از پشتوانه‌های عقلانی

تأکید نماید، رسیدن به تفاهم تسهیل می‌گردد.

۳. «قدرت مجاب‌سازی و پاسخگویی»، هر چه جامعه توانایی ارتباطی، گفتگو و قدرت استدلال بیشتری در دفاع از اندیشه‌های خود داشته و یا به یک تعبیر «علقه شناختی» در جامعه بیشتر گسترش یابد احتمال دستیابی به تفاهم و فرهنگ تفاهمی بیشتر است.

۴. «کارآمدی و نوسازی» هر چه معیارها و الگوهای فرهنگی از قدرت انطباق‌یابی، روزآمدی و پاسخگویی به نیازهای معرفتی، شناختی و ادراکی بیشتری برخوردار باشد، احتمال دستیابی به فرهنگ تفاهمی بیشتر می‌شود.

تناقضات فزاینده نظری، اعتقادی و معرفتی در کنار نابرداری و عدم تحمل و ناپابندی و عدم التزام به حقوق دیگران و همچنین غلبه نگاه یک‌جانبه، موجب می‌گردد از فرهنگ تفاهمی فاصله ایجاد می‌شود. عوامل و زمینه‌های مختلفی می‌توانند رهنز تفاهم و گفتگو در بستر مناسب باشند که مهمترین آنان زور، فریب، آرمان‌گرایی‌های غیرعقلانی، بی‌عدالتی و نابرابری و بالاخره فرهنگ غیرگفتمانی و یا روابط ناشی از استیلاطلبی و برتری‌جویی است.

بنابراین می‌توان تأکید کرد گفتگو با توجه به کارکردهایی که دارد، نقش بی‌بدیلی در ایجاد زمینه و بستر فرهنگی مفاهمه، توافق و رسیدن به گفتمان مشترک و تفاهم متقابل دارد.

#### ۳-۴- عام‌گرایی در مقابل خاص‌گرایی

مفهوم عام‌گرایی<sup>۱</sup> در مقابل خاص‌گرایی<sup>۲</sup> از جمله مفاهیم بسیار مهم در فرهنگ جامعه‌شناختی به‌ویژه جامعه‌شناسی تفاهم اجتماعی، تعریف می‌گردد. عام‌گرایی به معنای گرایش درونی به معیارها و اصول و ارزش‌هایی است که متضمن همه اجزای جامعه بوده و حالتی فراگیر و تعمیم‌یافته به سوی تمامی مردم صرف‌نظر از تعلقات آنان دارد. در حالیکه خاص‌گرایی به معنای گرایش به عناصر، الگوها، معیارهای هویتی و خاصی است که بر تمایز و تفاوت استوار و بر بی‌همتایی الگوهای موردنظر تأکید و برای آن خصلتی رجحانی قائل است. به زبان ساده عام‌گرایی نگرش اثباتی اعضای جامعه به الگوها و معیارهایی است که باعث می‌گردد کنشگران بر این باور باشند که تمامی اجزای جامعه در برابر اصول، حقوق و معیارهای مشترک، متعهد و مسئول و از حقوق برابر و از امتیازات مشابه برخوردار هستند. بنابراین هیچ‌کس به دلیل تمایزات قومی، هویتی، مذهبی، سیاسی و یا زبانی بر دیگری رجحان نداشته و همگان در شرایط مشابه، هم‌سطح و برابر قرار دارند.

عام‌گرایی را در نگاه کلی می‌توان در سه سطح تعریف کرد: «در معنای پارسونزی عام‌گرایی

<sup>۱</sup>. Universalism

<sup>۲</sup>. Particularism

در سه سطح قابل طرح است؛ ۱- در «سطح نظام فرهنگی» مجموعه نمادها، ارزش‌ها، عقاید، الگوهای هنجاری‌ای که کنشگران را در موقعیت‌های مختلف به سوگیری بر اساس ضوابط و استانداردهای عام آن موقعیت هدایت می‌کند و نوع رابطه خاص کنشگر یا موقعیت وی، محور توجه نمی‌باشد. ۲- در «سطح نظام اجتماعی» نیز «انتظارات نقش»، عام است، به تعبیر هربرت مید، جامعه یک دگرعام مشترک برای افراد فراهم می‌کند و آنها بر اساس چشم‌انداز دگرعام عمل می‌نمایند. ۳- در «سطح نظام شخصیتی» نیز عام‌گرایی شامل تمایلاتی است که تعیین‌کننده رفتار کنشگران است در تطابق با ضوابط و استانداردهای عام مربوط به آن موقعیت و نه نوع روابطی که کنشگر با آنها دارد. در واقع تمایلات نظام شخصیتی مجموعه نیازهایی است که در برخورد با انتظارات جامعه، قالب اجتماعی یافته است و مجموعه این تمایلات نظام شخصیتی را می‌سازد» (عظیمی، ۱۳۷۲).

بنابراین آنچه اهمیت دارد نوع‌گزینش کنشگران است که یا در ارتباط با دیگری، به معیارها و استانداردهای عام رجوع می‌نماید یا بر اساس مشخصات و تعلقات افراد و سوژه‌های اجتماعی. چنانچه معیارهای تنظیم‌کننده ارتباط، عام، فراگیر و کلیت یافته باشد، گرایش از نوع عام‌گرایانه تعریف می‌شود، نگرش‌هایی که بر تمایزات اجتماعی، تفاوت‌های هویتی و تفکیک‌پذیری‌های فرهنگی، در روابط اجتماعی تأکید دارند، رویکردهای خاص‌گرایانه را ترجیح می‌دهند.

فرهنگ تفاهمی و رسیدن به روابط گفتمانی در بستر کدامیک از این دو الگو امکان تحقق دارد؟ اساساً تمایزگرایی و برجسته‌سازی معیارهای خاص و ترجیح قائل شدن برای این نوع معیارها، اساس تضادهای اجتماعی بوده و امکان دستیابی به الگوهای مشترک مبتنی بر فهم متقابل را با انسداد مواجه می‌سازد. غلبه این نوع تمایزگرایی خاص‌گرایانه جامعه را در معرض گسست‌ها، واگرایی‌ها و برجسته‌سازی شکاف‌هایی قرار می‌دهد که آثار کارکردی آن تعمیق تضادها، تضعیف سرمایه‌های اجتماعی، رشد اختلال ارتباطی در بین کنشگران اجتماعی و تضعیف زیست جمعی مبتنی بر مفاهمه است. «یکی از مهمترین عناصری که زمینه‌ساز تمایل به سوی عام‌گرایانه تلقی می‌شود، اعتماد تعمیم‌یافته است. اعتماد تعمیم‌یافته در فرایند توسعه اجتماعی ربط و واسطه میان‌گروهی شکل می‌گیرد و زمینه‌ساز احساس مسئولیت، تعاون اجتماعی و بسط عام‌گرایی است و بر عکس روابط خاص‌گرایانه پیامدهای زیانباری همچون بی‌نظمی، از هم پاشیدگی سازمان اجتماعی را در پی خواهد داشت» (غفاری و نوابی، ۱۳۸۸: ۲۱۱). عام‌گرایی گرچه بر بستر اعتماد اجتماعی روئیده و به تکامل و بالندگی می‌رسد، اما فرهنگ جامعه است که ایجاد‌کننده و بر سازنده این الگوست. تقویت این الگوها در نظام

فرهنگی است که کنشگران، نگاه به دیگران را با نگرشی عام مورد توجه قرار داده و تمایزات را معیاری برای گسستگی و یا تضعیف پیوندهای اجتماعی تلقی نمی‌کنند. «شرط دیگر (برای تقویت پیوندهای اجتماعی) این است که در سطح نظام فرهنگی سوی‌گیری ارزشی نسبت به اعیان اجتماعی متحول شود، به طوری که برای تیمار دیگران، خاص‌گرایی جای خود را به عام‌گرایی بدهد، یعنی گذر از برادری قبیله‌ای به دیگری عام. با این سوگیری ارزشی، کنشگر اجتماعی در هر وضعیت، سایرین را به اصطلاح به یک چشم می‌بیند و با آنها بر اساس ضوابط عام مربوط به مقوله کنشگران آن وضعیت برخورد می‌نماید» (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۵۹).

عام‌گرایی رویکردی فراگیر است و دایره‌ای وسیع دارد که به عرصه حقوق، سیاست، روابط اجتماعی، مناسبات اقتصادی، تعمیم‌یافته و در مقابل هر نوع تمایلات خاص‌گرایانه مبتنی بر زور، رانت‌جویی، استیلاجویی و ترجیح‌یابی منافع گروهی قرار می‌گیرد. «قداست و برتری اصول عام مشترک، نسبت به اصول خاص باعث تقویت وحدت نمادین، مفاهمه فرهنگی در سطح جامعه می‌شود» (همان: ۱۴۰). این در حالیست که خاص‌گرایی نیز در صورت غلبه در هر یک از سطوح سه‌گانه خصلتی تعمیم‌یافته پیدا کرده و به دیگر عرصه‌ها گسترش و روابط و مناسبات در آن عرصه‌ها را نیز متأثر می‌سازد: «خاص‌گرایی در سطح نظام اجتماعی به‌ویژه در سطح نظام شخصیتی است که می‌تواند مانعی بر سر راه تعمیم ارزشی در سطح نظام فرهنگی شود و عدم تعمیم ارزشی در سطح نظام فرهنگی نیز می‌تواند به نوبه خود موجب حفظ خاص‌گرایی در دو سطح دیگر باشد» (همان: ۱۴۰).

در پرتو عام‌گرایی است که اعتماد جایگزین بی‌اعتمادی و دوئیت‌ها و تضادها گردیده و فضا برای کنش‌های تعاملی و تفاهمی تسهیل می‌گردد. احساس تعلق عام، در نتیجه تعلق به «دیگری عام»، تقویت شده و منشأ تقویت سرمایه‌های اجتماعی می‌گردد. بالعکس خاص‌گرایی منشأ ذهنیت‌های انباشته‌مبتنی بر تعارض و دگرسازی و غیریت‌سازی‌های کاذب می‌گردد. «ادخال اجتماعی»<sup>۱</sup> که عنصری بنیادین برای تقویت انسجام و نظم اجتماعی است در پرتو رشد تمایلات عام‌گرایانه تسهیل و اجزای جامعه با نگرش اثباتی از روابط، تعامل و همکاری اجتماعی متقابل استقبال و بدین طریق تمایلات عاطفی، معاضدت و تعاون اجتماعی در سطح جامعه تقویت می‌گردد. بنابراین روابط تفاهمی، تابعی است از گسترش نگرش‌های اثباتی مبتنی بر عام‌گرایی و تعدیل تمایلات خاص‌گرایانه که بر ترجیحات تمایزی و تفاوت‌های هویتی، زبانی و اجتماعی تأکید دارد. خاص‌گرایی نه تنها روابط تفاهمی و فرهنگ مفاهمه را با اختلال مواجه می‌سازد، بلکه با گسترش این الگو در سطح نظام شخصیتی، فرهنگ خاص‌گرایانه و

<sup>۱</sup> Socila Inclusion

تأکید بر جامعه مبتنی بر تمایز و خاص‌گرایی مورد تبلیغ و پافشاری قرار می‌گیرد. تداوم و پایداری خاص‌گرایی منشأ تکوین خاص‌گرایی سیاسی، خاص‌گرایی حقوقی، خاص‌گرایی گفتمانی، خاص‌گرایی ایدئولوژیک و خاص‌گرایی ارتباطی خواهد شد که تماماً در برابر روابط مبتنی بر تفاهم قرار دارند. بنابراین عام‌گرایی را می‌توان یکی از شروط اساسی برای رسیدن به فرهنگ تفاهمی دانست که باید خصلتی فراگیر و تعمیم‌یافته در اجزای اجتماعی پیدا کند.

### ۵-۳- کنش ارتباطی معیاری برای مفاهمه

هابرماس بنیان اصلی دستیابی به تفاهم را در الگوهای کنش جستجو می‌نماید. او معتقد است تنها از طریق «کنش ارتباطی» است که دستیابی به مفاهمه و هم‌فهمی و رسیدن به الگوهای مشترک مبتنی بر توافق امکان‌پذیر است. منظور او از کنش ارتباطی، نوعی از کنش است که اساس آن بر گفتگو، بده‌بستان متقابل و دستیابی به توافقی مبتنی بر فهم مشترک است. «کنش ارتباطی کنشی است که برای نیل به تفاهم جهت‌گیری کرده و علاقه خاص هابرماس به تولدایی عملکرد زبان به‌عنوان «میانجی تفاهم بدون مانع است». در این مدل کنشگران قانع می‌شوند که جستجوگر تفاهمی در مواجهه با موقعیتی عملی هستند، تا کنش‌های خود را از روی میل هماهنگ سازند. رسیدن به تفاهم «روانه همکاری تفسیری به منظور حصول به تعریف از موقعیت‌های «بینا فردی» را می‌طلبد» (وایت، ۱۳۸۰: ۹۱). در حقیقت کنش ارتباطی بستر ارتباطی‌ای است که افراد را برای تعامل، انتقال ایده‌ها، گفتگوی انتقادی و آگاهی از نظرات و دیدگاه‌های یکدیگر و دستیابی به توافق حول موضوعات موردعلاقه، مهیا می‌سازد. به تعبیر دیگر کنش ارتباطی کنشی است که «متمایل به دستیابی، حفظ و تجدید توافق است» (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۹۳). هدف غایی و منظور نهایی کنش ارتباطی دست یافتن و حصول به توافق و تفاهمی پایدار است که در بستری عاری از زور یا اعمال سلطه حاصل آمده باشد. بنیان این نوع کنش بر عقلانیت انتقادی است، یعنی عقلانیتی که در بستری از گفتگو، ایده‌ها و دیدگاه‌ها ارائه و در معرض ارزیابی و ارزشیابی انتقادی قرار می‌گیرد. در این فرایند تنها الگوهایی امکان‌ماندگاری و پایداری دارند که از قدرت، کارآمدی، توجیه‌پذیری و توان استدلالی کافی در فرایند نقد برخوردار باشند. این نوع تعاملات از نظر ماهوی در مقابل سلطه جهت‌گیری می‌نماید و نمی‌خواهد توافقی ترجیح‌یلبد که متأثر از معذورات و یا توصیه‌های سیاسی و یا مبتنی بر قدرت و خواست کانون‌های اقتدار باشد. بنابراین عقلانیت ارتباطی در رابطه‌ای بین‌الذهانی<sup>۱</sup> درستی و یا نادرستی پدیدارها و تصورات را رقم می‌زند. گفتمان مسلط

<sup>۱</sup> Intersubjective

در این نوع عقلانیت، گفتمان‌هایی همچون: «گفتگو»، «نقد» و «پاسخگویی» است. وفاق از بستر این فرایند حاصل آمده، اما توافقی که دائمی نیست و می‌تواند به سرعت به «میدان نقد» فراخوانده شود و مورد چالش و ارزیابی مجدد قرار گیرد. الگوی روش‌شناسی در فرایند کنش ارتباطی معیارهایی است که در بخش پیشین به آن اشاره شد یعنی صداقت، حقیقت، صحت معطوف به سه جهان درونی، بیرونی و بین‌الذهانی. به تعبیر دیگر «اعتبار کنش ارتباطی به این است که کنش کلامی در شرایط آرمانی (آزاد از محدودیت و سلطه درونی روان‌شناختی و بیرونی ساختاری) صورت گرفته، از تناقض‌های رفتاری گوینده به دور باشد و با صداقت بیان شود، آزمون‌پذیر باشد تا حقیقت اثبات شود و مهم‌تر اینکه انتقادپذیر باشد تا صحت آن تضمین شود» (کمالی‌زاده: ۱۲۹، هولاب، ۱۳۷۵: ۲۹).

به تعبیر دقیق‌تر کنش عقلانی کنشگران، آنگاه اعتبار دارد که عاملی برای فهم متقابل باشد و بتواند به نوعی «کنش گفتاری» مبدل شود که حداقل سه نوع عقلانیت در آن ملحوظ قرار گیرد. «هنگامی که گوینده‌ای خود را در راستای فهمیدن قرار می‌دهد (یعنی در کنش ارتباطی درگیر می‌شود) کنش‌های گفتاری او باید سه نوع عقلانیت یا داعیه‌های اعتباری را به وجود آورد: حقیقت، مشروعیت هنجاری و صداقت / درستی و او باید مسئول آنها باشد» (وایت، ۱۳۸۰: ۷۲). به تعبیر پیوزی هدف کنشگر از ورود به عرصه کنش ارتباطی تنها در جستجوی تفاهم است، تفاهمی که از طریق ارائه نقد و بازاندیشی و کنش گفتاری و گفتگویی برابانه و عاری از توصیه‌ها، تأکیدات و یا معذورات سیاسی و قدرت شکل گرفته باشد.

هابرماس معتقد است کنش ارتباطی که «در زیست جهان» امکان تحقق دارد، به سه جانب جهت‌گیری دارد: «۱- به جانب فهم متقابل ۲- به جانب هماهنگی کنش و همبستگی اجتماعی ۳- به جانب جامعه‌پذیری» (کمالی‌زاده: ۱۳۲). بنابراین معیارهای عقلانی است که تعیین‌کننده توافق بوده و نگاهی غیرابزاری به دستاوردها و توافقی‌های حاصله دارد: «توافقی که به گونه‌ای ارتباطی حاصل شده است مبنایی عقلانی دارد: هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند آن را تحمیل کنند، خواه به گونه‌ای ابزاری و از طریق مداخله مستقیم در موقعیت، و یا به گونه‌ای استراتژیک و از طریق تأثیرگذاری بر تصمیمات مخالفان». (کرایب، ۱۳۷۸: ۳۰۰، به نقل از راسموسن، ۱۹۹۰: ۲۷).

می‌توان تأکید کرد کنش ارتباطی بر چند بنیان اساسی استوار است:

- «برابری» (به عنوان زیرساختی برای مشارکت همگانی در آن)
- «عقلانیت» (به عنوان بنیانی برای گفتگو و رد و یا پذیرش دیدگاه‌ها)
- «نقد» (به عنوان مکانیزمی برای اصلاح)

• «توافق» (به‌عنوان کارکرد و نتیجه‌ای حاصل از تعامل و گفتگوی انتقادی و عقلانیت انتقادی)

• «تفاهم» (به معنای هم‌فهمی و رسیدن به فهم و ادراک مشترک از پدیده‌ها، دیدگاه‌ها و گفتمان‌هایی که در میدان گفتگو عرضه و مورد نقد و یا پاسخگویی قرار می‌گیرد)

• «آزادی» (به‌عنوان فضا و محیطی برای مداخله و تعامل عاری از معذورات و چارچوبی برای کنش و بده‌بستان نظری و عملی)

• «مشارکت» (به‌عنوان فرایندی که امکان گفتگو و مفاهمه از آن حاصل می‌آید).

این زمینه‌ها و شاخص‌ها، امکان مفاهمه و دستیابی به کنش‌های غیرابزاری را تسهیل و فضای بازسختن و کنش‌گفتاری را به‌عنوان مقدمات اصلی گفتگو، تقویت و مشروعیت می‌بخشند. نامحدودبودن فرصت‌ها برای همگان در کنار برابری حضور در میدان‌های ارتباطی، این ظرفیت را به نظام اجتماعی می‌دهد که روندهای اصلاحی را جایگزین نگاه‌های صرفاً کارکردی و یا سستی نماید. در کنش ارتباطی جامعه مشارکت و نقش‌پذیری فردی و جمعی را به‌عنوان مکانیزمی برای رسیدن به انسجام و هم‌نویایی باور و خود از تداوم و پایداری آن صیانت و حراست می‌نماید. در چنین وضعیتی است که شفافیت و صراحت انتقادی، جایگزین لاپوشانی‌های ابزاری یا مصلحت‌گرایانه گردیده و جامعه در معرض اطلاعات و «دانش انتقادی» ای قرار می‌گیرد که او را از یک کنشگر منفعل به یک بازیگر فعال در عرصه اجتماعی تبدیل می‌نماید. از نظر کارکردی چنین میدانی از کنش تنها منشأ بده‌بستان‌های عقلانی و یا نقدهای گفتمانی نیست، بلکه به کانونی برای بده‌بستان‌های عاطفی، هنجاری و اخلاقی نیز مبدل می‌گردد. بروز چنین روند و یا زیرساختی، هویت را از نگاه‌ها و شاخص‌های بخشی شده و یا تمایزات و تفکیک‌های استعاری جدا ساخته و نوعی نگرش عقلانی و تعمیم‌یافته را جایگزین می‌نماید. باز هم از نظر کارکردی فضای تعاملی ناشی از عقلانیت و کنش ارتباطی، منشأ تعمیم عواطف متقابل، جریان‌یابی اعتماد تعمیم‌یافته و بسط و گسترش علقه‌های اجتماعی که مقدمه انسجام و همبستگی جمعی است، خواهد بود. «عقلانیتی که در «کنش عملی» تجلی می‌یابد و تنها محدود و معطوف به کنش‌های گفتاری نیست. عقلانیت بیش از آنکه به خردمندی و دانش و معرفت مربوط باشد به گفتار و اعمال افراد و سوژه‌هایی که در پی دستیابی به معرفت و استفاده از دانش هستند، مربوط است» (Habermas, 1986:8).

با این تعبیر عرصه عمومی، میدان اصلی بحث، تبادل نظر و گفتگو درباره مسائل، موضوعات و پدیده‌هایی است که بشر به شکل نو به نو با آن مواجه است. افکار عمومی از بستر این مبادلات ساخته، اصلاح و یا بازسازی می‌گردد و توافق فرایندی مستمر و تفاهم به الگویی برای

زندگی تبدیل می‌گردد.

سؤال این است که آیا در جهان پیچیده کنونی، با وجود انسان منتقد، پیچیدگی در روابط، تنوع در دیدگاه‌ها و نگرش‌ها، تفکیک‌پذیری و تکثر در الگوها و رویکردها، تفاوت در انگیزش‌ها، بینش‌ها و گفتمان‌ها و حتی اعتقادات و باورها، آیا می‌توان از روش دیگری به تفاهم و توافق جمعی که متضمن زیست جهانی پویا، آرام و عاری از تضاد و تعارض متقابل باشد، دست یافت. به طور طبیعی وضعیت‌های غیرگفتمانی نه تنها تفاهم را با تعویق و انسداد مواجه می‌سازند، بلکه هر نوع ساخت موقت هنجاری به این دلیل که با ابهام و عدم توجیه و یا پذیرش درونی همراه است، به سرعت با مقاومت و تعارض مواجه می‌گردد. الگوی «روابط تفاهمی» می‌تواند علقه‌های شناختی را در جامعه تقویت و سطح سرمایه‌های فرهنگی را تعمیق و تعمیم بیشتری داده و میزان تحمل‌پذیری و گفتگو و شنیدن صدای یکدیگر را به‌عنوان فرایندی برای رسیدن به انسجام و همگرایی اجتماعی، گسترش و تعمیق بخشد. این نوع تفاهم، علائق جمعی را خصلتی تعمیم‌یافته بخشیده و سطح تعهدات ناشی از رشد اعتماد را تقویت و از بروز تعارضات هویتی و تمایزات اجتماعی ممانعت می‌نماید. از نظر کارکردی چنین فرایندی منشأ تعمیق عام‌گرایی، فرهنگ گفتمانی، عقلانیت انتقادی و رشد مفاهمه اجتماعی خواهد بود.

### جمع‌بندی

در یک نگاه کلی می‌توان قضایا و گزاره‌های مربوط به فرهنگ تفاهم را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. تفاهم در رابطه‌ای بین‌الذهانی و در بستر بده‌بستان نظری و کنش انتقادی قابل حصول است
۲. بسط کنش ارتباطی و عقلانیت انتقادی که زمینه‌ساز گفتگو در بستری برابر و غیرابزاری باشد، منشأ تعمیق تفاهم خواهد بود
۳. «تفاهم»، کارکرد مثبت مفاهمه و توافق ناشی از رشد حوزه عمومی و ظرفیت نظری جامعه برای پذیرش و پایبندی به معیارهای تعامل و گفتگوست
۴. عاملیت نخبگانی گرچه فرایند تفاهم را تسهیل می‌نماید، اما واگذاری این نقش به نخبگان، نوعی تفاهم انفعالی و غیرفعال را در جامعه پدید خواهد آورد که در آن اکثریت خاموش هستند
۵. رشد اعتماد تعمیم یافته در مناسبات اجتماعی، کارکرد دستیابی به توافق و تفاهم را

- تسهیل و فرایندهای ارتباطی و کنش‌های انتقادی را تقویت خواهد کرد
۶. توافق و تفاهم تابعی مثبت از رشد گرایش‌ها و رویکردهای عام‌گرایانه در جامعه و در عرصه‌های تعاملی است
۷. با رشد تمایلات خاص‌گرایانه در نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی، میدان‌های تعاملی و روند گفتگو و مفاهمه تضعیف و نوعی تمایزپذیری هویتی و غیرتفاهمی در جامعه تقویت می‌گردد
۸. تفاهم، بنیانی گفتمانی دارد که در نتیجه رشد سرمایه فرهنگی و اندوخته دانش، این فرایند تقویت و روند نهادینه‌گی آن تسهیل می‌گردد
۹. مشارکت آزادانه، در روندهای اجتماعی و کنش‌های ارتباطی ضمن تقویت مشروعیت هنجاری، اعتماد و تعلق اجتماعی را در جهت مثبت تقویت و پذیرش الگوهای مشترک و دستیابی به تفاهم را گسترش خواهد بخشید
۱۰. دستیابی به تفاهم در عرصه اجتماعی منوط به گسترش و فراگیری «میدان‌های ارتباطی» عاری از معذورات، مداخلات و یا اثربخشی سیاسی و نیز مبتنی بر فراگیری و تعمیم حوزه‌های نقد و پاسخگویی به تمامی شؤون زندگی جمعی است
۱۱. اختلال در روابط گفتمانی و کاهش میل به مشارکت اقشار متفاوت در فرایندهای تعاملی، روند دستیابی به تفاهم را با اختلال و حتی انسداد مواجه خواهد ساخت
۱۲. خاص‌گرایی، تمایزگرایی گفتمانی و هویتی، اعمال مداخلات سیاسی در فرایندهای ارتباطی و محدودسازی روندهای انتقادی و طرح دیدگاه‌های موجود در جامعه، روند مفاهمه را با اختلال و تضادهای اجتماعی را تعمیق و زیرزمینی می‌سازد
۱۳. با رشد «روابط گفتمانی» که زمینه‌ساز مفاهمه اجتماعی است، «روابط انجمنی» به دلیل ارتقاء سطح تعهد و تعمیم‌یابی اعتماد گسترش یافته و انسجام اجتماعی در نتیجه رشد بده‌بستان عاطفی تقویت می‌شود.

## منابع

- بارکر، کریس (۱۳۹۶)، *مطالعات فرهنگی: نظریه و عملکرد*، ترجمه نفیسه حمیدی و مهدی فرجی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ چهارم.
- برونو، فرانکو (۱۳۷۰)، *فرهنگ توصیفی اصطلاحات روانشناسی*، ترجمه مهشید یاسائی و فرزانه طاهری، تهران: انتشارات طرح نو.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم اجتماعی*، نشر نی.

زتومکا، پیوتر (۱۳۸۶)، *اعتماد، نظریه جامعه‌شناختی*، ترجمه غلامرضا غفاری، تهران: نشر شیرازه، چاپ اول.

عظیمی هاشمی، مژگان (۱۳۷۲)، *عوامل مؤثر بر عام‌گرایی*، پایان‌نامه دوره فوق‌لیسانس رشته پژوهشگری اجتماعی، دانشکده ادبیات دانشگاه شهیدبهبشتی، گروه جامعه‌شناسی  
غفاری، غلامرضا و میثم نوابی (۱۳۸۸)، *تبیین گستره و شعاع اعتماد اجتماعی در شهر کاشان*، دانشنامه علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره دو، صص: ۲۳۱-۲۰۷.

*فرهنگ دهخدا*، علی‌اکبر دهخدا

*فرهنگ عمید*، حسن عمید (۱۳۹۰)، انتشارات امیرکبیر

فرهنگ فارسی آزاد

کرایب، یان (۱۳۷۸)، *نظریه اجتماعی مدرن*: از پارسونز هابرماس، ترجمه عباس مخبر، انتشارات آگه، چاپ اول.

کمالی‌زاده، محمد (۱۳۹۴)، *گفتگو، ابزاری برای وفاق اجتماعی*، نشریه علمی - تخصصی حبل‌المتین، سال چهارم، شماره یک، بهار، صص: ۱۱۸-۱۳۵.

محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، *روشن در روشن، درباره ساخت معرفت در علوم انسانی*، انتشارات جامعه‌شناسان، چاپ اول.

وایت، استیون (۱۳۸۰)، *خرد، عدالت و نوگرایی در نوشته‌های اخیر یورگن هابرماس*، ترجمه محمد اکبری، نشر قطره، چاپ اول.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۴)، *نظریه کنش ارتباطی*، کمال پولادی، تهران: نشر نی.

هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، *یورگن هابرماس*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

Coleman, J.C (1990), *Foundations of Social Theory*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Coleman, J.C (1998), *Foundation of social theory*. Cambridge, mass: Harvard university press.

Fukuyama, F (1996), *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*, New York: Free Press.

Habermas (1986), *The Crisis of the Welfare State and the Exhaustion of Utopian Energies*. Philosophy and Social Criticism 11 1-17.

Habermas, J (1984), *The Theory of Communicative Action*, Oxford: Polity Press.

Habermas, J (1984), *Theory of Communicative Action*, Vols. I and II, Boston: Beacon Press.

Habermas, J (1987), *The Philosophical Discourse of Modernity*, Cambridge, Mass: MIT Press.

Hardin, R (1993), *The Street – Level epistemology of Trust, in: Politics and Society*, Vol. 21, No. 4, pp. 505-529.

Holmes, J.G. and Rempel, J.K. (1989), *Trust in Close Relationships*, in C.Hendrick (ed.), Close relationships Special Issue of Personality and Social Psychology, No.10, Newbury Park, Calif: Sage.

[http://www.woldbank.org/poverty/scapitaly\\_woldcalth\\_ornization](http://www.woldbank.org/poverty/scapitaly_woldcalth_ornization) 1998.health promotion Glossary, Geneve

Luhmann, N (1979), *Trust and Power*, New York: John Wiley.

Luhmann, N (1988), *Familiarity, Confidence, Trust: Problems and Alternatives*, in: D.Gambetta (ed.), *Trust: Making and Breaking Cooperative Relations*, Oxford: Basil Blackwell, pp. 94-107.

Offe, C (1996), *Trust and Knowledge, Rules and Decisions, Washington*: Georgetown University (mimeo).

Seligman, A (1997), *The Problem of Trust, Princeton, New Jersey*: Princeton University Press.

Sztompka, P. (1992), *Dilemmas of the Great Transition, in: Sisyphus*, Vol. 2, No. 8. pp. 9-28.

Sztompka, P. (1996b), *Trust and emerging democracy: lessons From Poland*, in *International Sociology*, Vol. 11, No.1, pp. 37-62.